

به روایت آقای دیپلمات

اگر می‌خواهید مسائل تخصصی را با زبانی ساده در مورد تحولات خاورمیانه و به خصوص سوریه در این چند سال بخوانید، کتاب «صبح شام» بهترین گزینه

زینب هاشم زاده

روزنامه‌نگار

برای شماست.

همچنین اگر می‌خواهید در مورد اتفاقات منطقه در راستای بیداری اسلامی و مسائل تحلیلی سوریه و آنچه دلیل این اتفاقات بوده‌است بیشتر بدانید، کتاب صبح شام قدم به قدم با کنار هم قرار دادن تحلیل‌های مهم در کنار خاطرات جناب امیرعبداللهیان، اینها را در اختیار شما قرار می‌دهد.

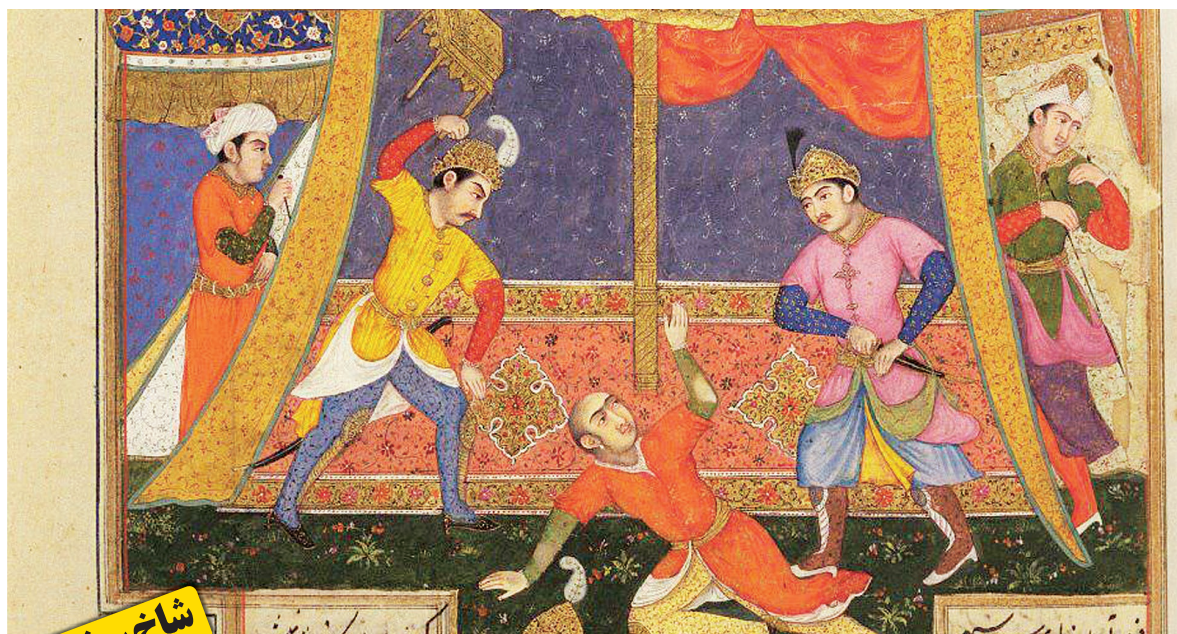
البته باید بگویم این کتاب با دیگر کتاب‌های خاطره‌نگاری در موضوعات مختلفی که خواننده‌اید تفاوت دارد. چون به دلیل مباحث جدی و تحلیلی کتاب و کنار هم قرار دادن حقایق مختلف، دقت قابل توجهی می‌طلبد.

البته اگر پیگیر ثابت مسائل سیاسی منطقه بوده‌اید یا در این زمینه کتاب‌های مختلفی خوانده‌اید، شاید مسائل مطرح شده در کتاب، مباحث تکراری به حساب بیاید، اما اگر در مورد اتفاقات گذشته در منطقه خاورمیانه اطلاعات خاصی ندارید و تازه حالا می‌خواهید به‌طور مختصر در این زمینه اطلاعات جامع و در عین حال تحلیلی دریافت کنید، «صبح شام» انتخاب بسیار خوبی است.

«آنها فکر می‌کردند، اگر مدل بدون خشونت که براساس آن سران مستبد کشورها پشت سر هم سقوط می‌کنند و کسانی از طریق انتخابات دموکراتیک یا شعار اسلام خواهی قدرت را به دست می‌گیرند؛ تغییر نکنند، دیگر ملت‌های منطقه هم تحت تأثیر قرار خواهند گرفت. این امر از نگاه آنها خطر بزرگی بود. پس باید هزینه تغییر رژیم‌های متحد آمریکا را برای مردم منطقه بالا می‌بردند و به آنها می‌فهماندند که هرگونه تغییر در رژیم‌های سیاسی کشورشان هزینه زیادی دارد و برابر با ناامنی طولانی است. بر این اساس تحریکاتی انجام دادند تا انقلاب‌ها به خشونت لجام‌گسیخته منجر شود؛ طوری که وقتی مردم مصر محاسبه می‌کنند، پیش خود بگویند در زمان حسنی مبارک (متحد آمریکا و اسرائیل) اگر هیچ نداشتیم، دست کم امنیت داشتیم. مردم کشورهای دیگر هم به همین نتیجه برسند و دچار تردید شوند. البته این الگو در مورد سوریه متفاوت بود و این‌گونه تبلیغ می‌کردند که اگر بشار اسد برود، برای سوریه رفاه و امنیت می‌آورند!» البته نوع تدوین کتاب کمی دارای ایراد است، اگر عادت به متن‌های خوشخوان داشته‌اید، این کتاب کمی صبر بیشتری برای پیش‌روی می‌طلبد.

با این حال کتاب پر ایرادی نیست، ولی با توجه به اسم راوی و همین‌طور ناشر کتاب، سطح توقع بیشتری از کتاب ایجاد شده و توقع می‌رفت که تدوینگر بتواند نظر جمع زیادی از سلاطین را در این زمینه را جلب کند.

با تمام نقدهای وارد به کتاب، در جایگاه خود اثر ارزشمند و قابل توجهی است که خواندن آن برای کسانی که مطالعات گسترده‌ای در زمینه مسائل سوریه داشته‌اند هم خالی از لطف نیست. البته من به‌عنوان خواننده دوست داشتم فارغ از مباحث تحلیلی، نظر شخصی و عواطف شخص دکتر امیر عبداللهیان را نیز در مورد اتفاقات و موقعیت‌های حساس گوناگون می‌دانستم که متأسفانه ذکر نشده‌بود. خواندن خاطرات مربوط به سردار شهید سپهبد سلیمانی داغ نبودن ایشان را دوباره برای خواننده زنده می‌کند. بیشتر از همه برای این‌که چه شخص مهم، دلسوز و اثرگذاری از میان ما پرکشیدند. ❏



شاخ سخن

مروری بر چند نمونه برادرکشی در شاهنامه فردوسی - ۱

به خون برادر چه بندی کمر؟

نقیسه سادات
موسوی

شاعر

پیشینه برادرکشی به ماجرای هابیل و قابیل می‌رسد. ادبیات کهن بارها این موضوع را به تصویر کشیده و عنصر مشترک تمام برادرکشی‌های ادبی، مواجهه خیر و شر بوده و همواره برادری که نماد خیر است به دست برادری که نماد شر است کشته می‌شود. میان داستان‌های پرفرازونشیب شاهنامه با سه برادرکشی معروف مواجه می‌شویم که آنها را به‌طور خلاصه باهم مرور می‌کنیم:

۱. ایرج، سلم و تور

فریدون که ۵۰۰ سال پادشاه نیک‌رفتار و خردمند کل جهان بود، تصمیم می‌گیرد در زمان حیاتش جهان را بین سه پسرش تقسیم کند. برای این منظور، جهان را به سه قسمت ایران، شرق (شامل توران و چین) و غرب (شامل خاور و روم) تقسیم کرد. مرکز پادشاهی خودش هم در ایران بود. او غرب را به سلم واگذار کرد:

«همه خواننددیش خاور خدای»

شرق را به تور واگذار کرد:

«همی پاک توران شهش خواندند»

و ایرج را به عنوان ولیعهد انتخاب کرد و ایران را به او سپرد:

«از ایشان چون نوبت به ایرج رسید

مر او را پدر شاه ایران گزید»

بعد از چند سال آرامش و حکومت پسرها، سلم به تور نامه می‌نویسد و می‌گوید: «پادشاهی ایران حق من است که از همه بزرگ‌تر هستم، بعد از من هم به تو می‌رسد نه ایرج! آن زمان پدر ما را با این تقسیم‌بندی فریب داد.»

که ما را به گاه جوانی، پدر

بدین‌گونه بفریفت بیدادگر

آنها دو نفری نامه‌ای برای پدرشان نوشتند با این مضمون که شما دیگر پیر شدی و نزدیک مرگ هستی، حالا اگر تاج و تخت سلطنت ایران را از ایرج بگیری و به ما بدهی، ما به او اجازه می‌دهیم گوشه‌ای از جهان برای خودش پادشاهی کند. در غیر این صورت به ایران حمله می‌کنیم!

یعنی در یک نامه هم پدرشان را تحقیر کردند و هم تهدیدش کردند. فریدون در جواب نامه آنها، ایشان را نصیحت می‌کند که دست از طمع‌شان بردارند و نسبت به برادرشان کینه‌توزی نکنند:

«کسی کو برادر فروشد به خاک

سزد گر نخواندش از آب پاک»

از طرف دیگر به ایرج هم نصیحت کرد و گفت به این دو برادر اعتماد نکن! ولی از آنجاکه ایرج ذات پاک داشت، با یادآوری داستان بیچارگی جمشید می‌گوید من از خیر پادشاهی ایران می‌گذرم و پادشاهی را به برادرانم تقدیم می‌کنم. فریدون به ایرج می‌گوید برادرانت کینه تو در وجودشان است و می‌خواهند تو را بکشند، اما عاقبت ایرج راهی دیدار و گفت‌وگو با سلم و تور می‌شود. همزمان فریدون که نگران جان ایرج بوده نامه‌ای به سلم و تور می‌نویسد و اول با طعنه مرام ایرج را به رخ آنها می‌کشد و آخر هم از قصد ایرج برای گذشتن از پادشاهی ایران می‌گوید و از آنها می‌خواهد که ایرج را صحیح و سالم برگردانند.

ایرج به اردوگاه سلم و تور می‌رسد و در همان بدو ورودش به خاطر پاکی و نوری که داشته بین سپاهیان آنها ولوله می‌افتد که ایرج تنها کسی است که شایسته پادشاهی است. سلم و تور با دیدن این اوضاع، کینه‌شان بیشتر می‌شود، در حالی که هنوز از قصد ایرج بی‌خبر هستند. سه برادر با هم به چادر اصلی رفتند تا رودرو صحبت کنند. تور به ایرج گله کرد که تو از من کوچک‌تر هستی و حق نداری پادشاهی بهتر را تصاحب کنی!

«تو را باید ایران و تخت کیان؟

مر را در ترک بسته میان؟!»

ایرج با خوش قلبی و مهر به تور می‌گوید: نگران نباش من نه ایران را می‌خواهم و نه چین و خاور را.

«مر تخت ایران اگر بود زیر

کنون گشتم از تاج و از تخت سیر

سپر دم شما را کلاه و نگین

بدین روی با من مدارید کین»

اما برادران که از یک طرف کینه تمام وجودشان را پر کرده بود و از طرفی اقبال مردم و لشکریان به ایرج آنها را ترسانده بود، با بی‌رحمی تمام و در حالی که ایرج برای جانش به آنها التماس می‌کرد او را با خنجر به قتل رساندند.

«مکش مورکی را که روزی کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

به خون برادر چه بندی کمر؟

چه سوزی دل پیر-گشته پدر؟

جهان خواستی، یافتی! خون مرز!

مکن با جهاندار یزدان ستیز»

بعد هم سرش جدا کردند و همراه نامه‌ای برای فریدون فرستادند:

«کنون خواه تاجش ده و خواه تخت

شد آن سایه گستر، نیازی درخت»

وقتی تابوت را برای فریدون چشم به راه آوردند، هیچ‌کس باورش نمی‌شد تا وقتی که در تابوت را باز کردند و تازه با واقعیت مواجه شدند:

همی گفت کای داور دادگر

بدین بی‌گنه کشته، اندر نگر

به خنجر سرش کنده در پیش من

تنش خورده شیران آن انجمن

دل هر دو بیداد از آن سان بسوز

که هرگز نیبند جز تیره روز!

و به این شکل فریدون پسرانش را عاق کرد. ❏

ادامه دارد...